

## متن پیاده سازی شده جلسه هجدهم سال دوم درس خارج اصول فقه 8 آبان ماه 1401

صفحات 117 و 118 : [کلیک کنید](#)

بسم الله الرحمن الرحيم

در بحث های گذشته چند بار نام مرحوم محقق رشتی (صاحب بدایع الأفکار) را بیان کردیم و گفتیم از این طریق این نظریه به مرحوم حاج شیخ سرایت کرده است. در اینجا شک کردم که آیا بین مرحوم محقق رشتی و مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری رابطه استادی و شاگردی بوده است؟ که در ذهن ما نام مرحوم سید محمد فشارکی با مرحوم محقق رشتی جا بجا شد. مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری ظاهراً شاگرد محقق رشتی نیستند بلکه شاگرد مرحوم فشارکی است، با اینکه مرحوم حاج شیخ و مرحوم فشارکی از نزدیکان میرزای شیرازی (اول) بودند ولی ظاهراً با تفاوت رتبه و سن، مرحوم فشارکی شاگرد میرزا است و حاج شیخ شاگرد مرحوم فشارکی است. لذا با توجه به خوش نامی و معروف بودن مرحوم محقق رشتی به دقت، شاید به کتابشان رجوع کردند.

### امتداد القول بالإمكان

مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری از جمله کسانی است که قائل به امکان قسم چهارم (وضع خاص، موضوع له عام) هستند. ایشان می فرمایند بعضی اوقات واضع یک جزئی را تصور می کند، مثلاً شبح یا درختی را می بیند و اینقدر هم آماده نیست که علم تفصیلی داشته باشد به اینکه این یک فرد از یک جامع است ولی اجمالاً متوجه می شود، مثلاً اگر چند بار درخت را ببیند متوجه می شود که یک مشترکی دارد، حال با همین تصور جزئی یک علم اجمالی به آن جامع پیدا می کند و لفظ را برای آن جامع قرار می دهد. در این صورت متصور (الملحوظ، وضع) خاص است اما موضوع له عام است؛ لذا قسم چهارم امکان دارد.

مرحوم حاج شیخ می فرمایند: «یمكن ان يتصور هذا القسم ... فی ما اذا تصور جزئياً خارجياً؛ مثلاً یک درخت یا یک شبحی را از دور ببیند.

من دون ان يعلم بالقدر المشترك بينه وبين سائر الافراد؛ بدون اینکه به قدر مشترک برسد. (دلیل اینکه این حرف را می زنند این است که اگر بگویند از طریق این فرد به قدر مشترک می رسد، مرحوم آخوند می گویند این را که ما هم قبول داریم و این همان وضع عام و موضوع له عام است. لذا برای دفع این اشکال چنین بیان کردند.)

و لکنه يعلم اجمالاً باشماله علی جامع مشترک بینه و بین باقی الافراد؛ اجمالاً می داند این جزئی است، به اینکه این درخت ویژگی های خاص خودش را دارد، اما وقتی چند درخت را ببیند به این نتیجه می رسد که این درخت چیزی دارد که با سایر درختان مشترک است.

مثله: کما ان رأى جسماً من بعيد و لم يعلم بانه حيوان او جماد ... فوضع لفظاً بازاء «ما هو متحد مع هذا الشخص فی الواقع»؛ کما اینکه مثلاً جسمی را از دور می بیند و نمی داند حیوان است یا جماد، با این حال لفظی را بازاء این و هر آنچه که با این مشترک است وضع می کند. لذا وضع خاص (و به عام هم نرسیده است تا بگویند از این طریق عام را تصور کرده) و موضوع له عام است.

(در اینجا اگر ایشان به درخت یا آب روانی که در جوی آب می دید مثال می زد بهتر بود. اما الان با توجه به مثالی که زدند این شخص برای این چیزی که دیده و نمی داند چیست، مثلاً لفظ «الشيء» یا «الممكن» قرار می دهد و این را برای هر چیزی که مثل

آن باشد قرار می دهد.)

بعد ایشان می گویند یا هر دو را منکر شوید، یعنی مرآتیت عام برای خاص صحیح نیست و كذلك مرآتیت خاص برای عام هم صحیح نیست اما اگر یکی از این ها را بپذیرید دیگر نمی توانید دیگری را نپذیرید. به عبارت دیگر یا بگویید دو قسم است (اگر بگویید خاص می تواند مرآت عام باشد، آن وقت عام هم برای تصور عند الوضع می تواند مرآت خاص باشد). یا چهار قسم است. لذا اگر سه قسم را قبول کنید و قسم چهارم را نپذیرید صحیح نیست. و الحاصل انه كما يمكن ان يكون العام وجها لملاحظة الخاص لمكان الاتحاد في الخارج كذلك يمكن ان يكون الخاص وجها و مرآتا لملاحظة العام لعين تلك الجهة؛ عام و خاص در خارج متحد هستند و به دو وجود موجود نمی شوند، لذا هر یک می تواند مرآت دیگری باشد. بنابراین یا دو قسم را باید پذیرفت یا چهار قسم را، که ایشان چهار قسم را می پذیرند.

### اشکال استاد

اگر بگویید مرآت بودن خاص برای عام کفایت می کند، یعنی تصور خاص، تصور عام به حساب بیاید؛ در این صورت نباید گفته شود وضع خاص است بلکه باید بگویید متصور هم عام است منتهی این از طریق تصور خاص است، یعنی همان حرفی که مرحوم آخوند بیان کردند (اگر خاص را تصور می کنید تا به عام برسید، در واقع دو تا ملحوظ دارید، اول خاص و بعد عام، و لفظ را هم برای آن عام قرار می دهید، پس بگویید وضع عام و موضوع له عام است). اما اگر بگویید مرآت بودن خاص برای عام کفایت نمی کند در این صورت دیگر نمی توان قائل به امکان شد و لذا باید همان حرف مرحوم آخوند را بگویید که قائل به عدم امکان قسم چهارم هستند. همانطور که در متن (ص 117) بیان کردیم: و قد يُشدد عليه بأن مرآتية ملاحظة الخاص للعام ان كانت وافية لتصور العام في الوضع؛ فالوضع و الموضوع له عامان و ان لم تكن كافية له فكيف وضع اللفظ له بعد افتراض توقف الوضع على تصور الموضوع له على قدر الكفاية و اللزوم؟ مرحوم حاج شیخ در عبارتشان می گویند: جزئی خارجی را تصور کند بدون اینکه قدر مشترک آن را بفهمد لکن اجمالاً جامع مشترک را می فهمد. حال سؤال این است که آیا جامع مشترک را می فهمد یا نمی فهمد؟ در اینجا باید در متن ایشان چنین بیان کرد: «من دون ان يعلم (بالتفصيل) بالقدر المشترك» تا عبارت ایشان صحیح شود منتهی با این حال اشکال ما باقی است؛ چون بالاخره همین تصور اجمالی در نظر ایشان می تواند تصور عام به حساب بیاید، که ما می گوئیم اگر بگویید این کافی نیست، پس وضع نمی تواند صورت بگیرد.

### کلام مرحوم محقق رشتی

یکی از کسانی که در مورد وضع خاص، موضوع له عام بیانی دارند مرحوم محقق رشتی است. ایشان در رابطه با این مورد می گویند واضع بعضی اوقات چیزی را تصور می کند و لفظ را برای همان متصور می گذارد، مثل نامگذاری اسم محمود توسط پدر برای فرزندش (که هم انشاء می کند و هم لفظ را وضع می کند). اما بعضی اوقات چنین است که یک معنا را تصور می کند مثل درخت، بعد حس می کند که این حقیقت مشتمل بر یک معنای دیگری است و لفظ را برای همین مورد جزئی وضع می کند اما به اعتبار اشتمالش بر اینکه معنا کلی است و نه به اعتبار جزئی بودن. عبارت ایشان (از لحاظ معنا و نه اینکه عین کلمات ایشان باشد): إن الواضع قد يلاحظ معنى و يضع اللفظ بازائه من حيث كونه ذلك المعنى و قد يلاحظ معنى و يجد فيه معنى آخر و يضع اللفظ بازائه لا من حيث كونه ذلك المعنى بل من حيث اشتماله على ذلك الآخر فیسرى الوضع الى كل ما يفيد.

واضع بعضی اوقات حقیقتی را تصور می کند، مثلاً بچه را به دست او می دهند و لفظ را برای همین وضع می کند (این در مقابل قسم بعدی است که می خواهد وضع خاص، موضوع له عام را ایجاد کند. حال اگر چنین شود این از قسم وضع خاص، موضوع له خاص می شود) اما بعضی اوقات واضع یک معنا را می بیند، مثلاً آب داخل جوی آب را می بیند. بعد در این معنا یک معنای کلی تری می بیند (می خواهند عام را ایجاد کنند). گویا مثلاً صفات فردی این را می گیرد و یک چیز عامی می بیند و بعد لفظ را به إزاء آن می گذارد.

اینجا ضمیر در «اللفظ بازائه» به «معنی آخر» بر نمی گردد بلکه با توجه به قرینه بعد به معنای اول بر می گردد یعنی همان آب

داخل این جوی. یعنی آب داخل این جوی را می بیند و یک جامعی از این معنا کشف می کند ولی لفظ را برای همین جوی آب قرار می دهد اما نه به عنوان خصوصیت این جوی، بلکه چون مشتمل بر یک کلی است آرام آرام وضع به سایر آب ها سرایت می کند، آن وقت در اینجا وضع خاص، موضوع له عام ایجاد می شود.

به عبارت دیگر اینجا خاص تصور می شود و متصوّر از داخل این خاص یک چیز عام تری می بیند به اینکه لفظ را اول برای آن خاص وضع می کند ولی نه به ما هو خاص بلکه بما هو مشتمل علی کلی، و بعد از همین طریق به کلی سرایت می کند.

در مورد این نظر می گوئیم که اتفاقاً امروزه نظر رایج همین است و برای توضیح بیشتر به کتاب فقه و عرف مراجعه کنید و در بحث زبان شناسی بیان کردم که الفاظ برای معانی کیش دار وضع شده است، یعنی معنائی که قابل کشش است. به عنوان مثال اولین باری که لفظ شلوار وضع شد به چه نحو بود؟

مثلاً خیاط در مورد شلوار، در درون آن یک معنایی را دید و لفظ شلوار را برای آن اطلاق کرد. از طرفی شلوار نوع خاصی هم ندارد اما بالاخره این کیش در مورد اطلاق شلوار تمام می شود و با سایر موارد جدا می شود، مثلاً به پیراهن شلوار گفته نمی شود لذا در نهایت در یک جایی توقف می کند.

**الحمد لله رب العالمین**